

بازخوانی واقعه هایمارکت^۱ از پشت پنجره خانه‌ای در فورت شریدن^۲

گردآوری، ترجمه و تألیف

آزاده حسینی



حتی در دل آرام‌ترین و لوکس‌ترین محله‌های شیکاگو می‌توان ردپای جنبش‌های کارگری و اقتدار و سرکوب نظامی را جست‌وجو کرد. در اتاقی نشسته‌ام با معماری خاص و چشم‌نواز، در خانه‌ای که برای نخستین بار پا به آن گذاشته‌ام. جای در دست، از میزبان درباره معماری خانه و پیشینه محله می‌پرسم. می‌گویند اینجا فورت شریدن است؛ محله‌ای آرام، اما با تاریخی کمتر شناخته‌شده. از ارتباط این محله با تاریخ جنبش‌های کارگری و سرکوب نظامی می‌گویند — چیزی که پیش‌تر نمی‌دانستم. تازه در آن لحظه بود که متوجه شدم این محله خوش‌منظره، ریشه‌هایی در هراس‌های اجتماعی قرن نوزدهم دارد. فورت شریدن در پی واقعه هایمارکت و اعتراضات کارگری در سال ۱۸۸۶، به عنوان پایگاهی نظامی برای واکنش به ناآرامی‌ها، و نمادی از حضور اقتدار در برابر عدالت‌خواهی، ساخته شد. واقعه‌ی هایمارکت، رویارویی خشونت‌آمیزی میان پلیس و معترضان کارگری در شیکاگو بود که در تاریخ ۴ می ۱۸۸۶ رخ داد. این رویداد به نمادی جهانی از مبارزه برای حقوق کارگران تبدیل شد و سه سال بعد، در سال ۱۸۸۹، توسط بین‌الملل دوم به عنوان خاستگاه روز جهانی کارگر (اول ماه می) به رسمیت شناخته شد.

^۱ Haymarket Affair

^۲ Fort Sheridan

پادگان فورت شریدن

در فاصله‌ای نه‌چندان دور، حدود ۴۵ کیلومتر به‌سوی شمال شیکاگو، پس از گذر از چندین محله‌ی آرام، در دورترین نقطه‌ی منطقه‌ی سرسبز نورث شور (North Shore)، به محله‌ای می‌رسیم به نام فورت شریدن (Fort Sheridan)، با معماری متفاوت و خانه‌هایی با آجرهای کرم‌رنگ و متحدالشکل که از اواخر دهه‌ی ۱۸۸۰ با تاریخ اجتماعی و فرهنگی شیکاگو گره خورده است. در میدان مرکزی این محله، برجی خاموش در میان دیوارهای قدیمی و سایه‌ی ساختمانی بلند، ایستاده است. در میان خانه‌های گوناگون، چه جدا از هم و چه چسبیده، ردیفی از ساختمان‌هایی کشیده و بلند با سقف‌هایی ممتد و پنجره‌هایی قدی و بلند، جلب توجه می‌کنند. این بناهای ساکت، روزگاری یکی از مهم‌ترین پادگان‌های شیکاگو را در دل خود جای داده بودند؛ حتی اصطبل‌های اسب‌های نظامی نیز روزی در همین حوالی نفس می‌کشیدند. امروز اما، همان ساختمان‌ها با بازسازی‌ای هنرمندانه، به خانه‌هایی لوکس و گران‌قیمت بدل شده‌اند. خانه‌هایی که شاید اکنون نمادی از آرامش و رفاه باشند، اما در دل دیوارهای خاموششان، پژواک گام‌های سربازان، آوای اسب‌ها، و زمزمه‌هایی از جنبش‌های کارگری آن دوران به گوش می‌رسد — جنبش‌هایی که از دل رنج و نابرابری، پایه‌های حقوق اجتماعی را در شهری چون شیکاگو بنا نهادند.



تا سال ۱۸۷۰، شهر شیکاگو به یکی از مراکز تجاری در حال رشد با جمعیتی حدود ۳۰۰ هزار نفر تبدیل شده بود. به دلیل موقعیت مرکزی‌اش، این شهر به عنوان دروازه‌ای به سوی غرب آمریکا شناخته می‌شد. در ۸ اکتبر ۱۸۷۱، آتش‌سوزی بزرگ شیکاگو بیش از ۱۸ هزار ساختمان را نابود کرد و هزاران نفر را بی‌خانمان ساخت. در پی این فاجعه و هرج‌ومرج ناشی از غارت و ناآرامی، شهردار شیکاگو، روزول بی. میسون، حکومت نظامی اعلام کرد و ژنرال فیلیپ

اچ. شریدن — فرمانده برجسته‌ی ارتش اتحادیه در جنگ داخلی و چهره‌ای کلیدی در سرکوب ناآرامی‌های داخلی — را مسئول امور شهر قرار داد. ژنرال شریدن تلاش‌های گسترده‌ای برای کمک به بی‌خانمان‌ها و نیازمندان سازمان داد و با موفقیت نظم را بازگرداند، به‌طوری که حکومت نظامی در ۲۳ اکتبر پایان یافت.

در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰، شیکاگو شاهد ناآرامی‌های گسترده‌ی کارگری بود که اوج آن واقعه هایمارکت در می ۱۸۸۶ بود. دولت آمریکا برای سرکوب این قیام‌ها از نیروی نظامی استفاده کرد. در نهایت، مارشال فیلد، یکی از کارآفرینان برجسته‌ی شیکاگو، با همکاری دیگر بازرگانان منطقه، درخواستی به وزیر جنگ ارائه داد تا زمینی برای احداث پایگاه نظامی اختصاص یابد.

پادگان فورت شریدن در سال ۱۸۸۷، تنها یک سال پس از واقعه خونین هایمارکت در واکنش به ناآرامی‌های داخلی، از جمله ناآرامی‌های کارگری، بر فراز ارتفاعاتی مشرف به دریاچه‌ی میشیگان و در دل منطقه‌ای جنگلی و حاصلخیز به مساحت ۶۳۲ هکتار بنا شد. انتخاب این مکان نه تنها از منظر نظامی هوشمندانه بود، بلکه طبیعت دست‌ودل‌باز منطقه نیز یاری‌گر ساخت آن شد. مصالح طبیعی چون ماسه و خاک رس، در دسترس و فراوان بودند، و نزدیکی به خط راه‌آهن، روند ساخت‌وساز را به‌شکلی چشمگیر تسهیل می‌کرد. در این پادگان، ۶۴ ساختمان آجری با حدود شش میلیون آجر ساخته شد که در میان مناظری طبیعی و جاده‌های منحنی جای گرفتند. برج مرکزی، میدان رژه، خانه‌های افسران با طراحی متناسب با درجه نظامی، و ساختمان‌های خدماتی مانند اصطبل و آشپزخانه‌ها، همگی با سبکی یکدست و تاریخی ساخته شدند.

فورت شریدن نه تنها جایگاه نیروهای نظامی بود، بلکه در واقع نمادی از تلاش دولت برای مهار و کنترل شورش‌های مردمی بود؛ راهی برای مواجهه با تلاطم‌هایی که همچنان در خیابان‌های شیکاگو جریان داشت. هرچند که در اسناد رسمی مستقیماً به هایمارکت در تأسیس این پادگان اشاره نشده، ولی واقعیت این است که دولت فدرال و طبقات حاکم بعد از واقعه هایمارکت به منظور کنترل ناآرامی‌های شهری و کارگری، تصمیم به ساخت پادگان‌های نظامی در نزدیکی شهرهای صنعتی گرفتند، از جمله این پادگان که نام ژنرال فیلیپ اچ. شریدن را بر آن نهادند.

نخستین فعالیت جدی نظامی پایگاه فورت شریدن، تنها چند سال پس از بنا شدنش، در پی نبرد خون‌بار و وندنی^۳ در سال ۱۸۹۰ (که در آن نیروهای ارتش ایالات متحده به سرکوب اعضای قبیله لاکوتا در داکوتای جنوبی پرداختند و برخی از افراد این قبیله در این پادگان بازداشت شدند.) رقم خورد. در سال ۱۸۹۴، فورت شریدن بار دیگر در کانون

³ The Wounded Knee Massacre

تنش‌های اجتماعی قرار گرفت. در جریان اعتصاب بزرگ شرکت پولمن در شیکاگو—یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های جنبش‌های کارگری در ایالات متحده—نیروهای مستقر در این پادگان به منظور سرکوب اعتراضات و حفظ نظم در کشتارگاه‌های اتحادیه‌ای^۴ به کار گرفته شدند. در سال ۱۸۹۸، در زمان جنگ آمریکا و اسپانیا، این پادگان به مرکز ترانزیت نیروها تبدیل شد. در دهه ۱۹۱۰، نیروهایی به مرز مکزیک اعزام کرد و در دوران جنگ جهانی اول (۱۹۱۷-۱۹۱۸)، به مرکز آموزش افسران ذخیره بدل شد. در جنگ جهانی دوم (۱۹۴۰-۱۹۴۵)، فورت شریدن به یکی از مراکز پذیرش سربازان و اداره اردوگاه‌های اسرای جنگی تبدیل شد. در دهه‌های ۵۰ تا ۷۰، این پادگان در جنگ‌های کره و ویتنام فعالیت داشت و نهایتاً در سال ۱۹۹۰ تعطیل شد. هرچند فورت شریدن در سال ۱۹۹۰ در فهرست نخستین پایگاه‌های نظامی مشمول تعطیلی قرار گرفت، اما فعالیت‌های اداری و آموزشی آن تا مدت‌ها ادامه یافت. حتی در واپسین سال‌های خود، این پایگاه نقشی کلیدی در پشتیبانی از عملیات‌های «سپر صحرا» و «طوفان صحرا»^۵ ایفا کرد؛ جایی که نیروهای فعال، ذخیره و گارد ملی برای اعزام در همین خاک بسیج می‌شدند.

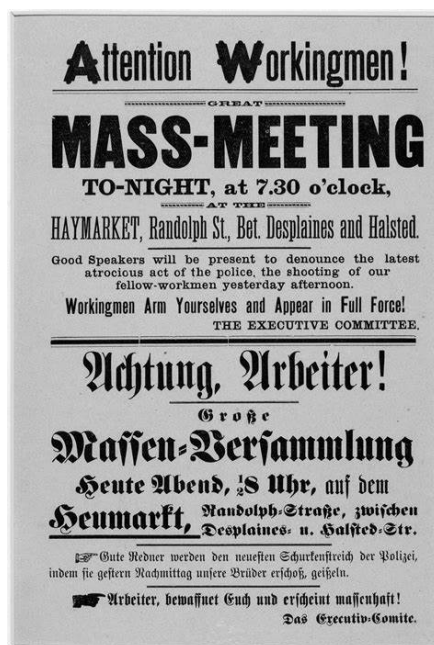
واقع‌هایمارکت

از آغاز قرن نوزدهم، کارگران آمریکایی نارضایتی خود را از کار طاقت‌فرسای «از طلوع تا غروب آفتاب» — که گاه به ۱۴، ۱۶ یا حتی ۱۸ ساعت در روز می‌رسید — ابراز می‌کردند. در جریان دادگاه توطئه علیه رهبران اعتصاب کفاشان^۶ در سال ۱۸۰۶، شواهدی ارائه شد که نشان می‌داد برخی کارگران تا ۱۹ یا حتی ۲۰ ساعت در روز مشغول به کار بوده‌اند.

^۴ در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، شیکاگو یکی از مراکز اصلی صنعت گوشت آمریکا بود. منطقه‌ای به نام Union Stock Yards، محل گردآوری، ذبح، و فرآوری دام بود و هزاران کارگر مهاجر در شرایط بسیار دشوار در آنجا کار می‌کردند. این مکان‌ها نه تنها نماد صنعتی‌شدن سریع آمریکا بودند، بلکه کانون نارضایتی‌های کارگری نیز محسوب می‌شدند.

^۵ «Desert Shield» و «Desert Storm» دو مرحله‌ی اصلی از جنگ خلیج فارس (۱۹۹۰-۱۹۹۱) بودند.

^۶ در سال ۱۸۰۶، گروهی از کفاشان در شهر فیلادلفیا دست به اعتصاب زدند. آن‌ها تلاش می‌کردند از طریق سازمان‌دهی و چانه‌زنی جمعی، دستمزدهای بهتر و ساعت کار کمتر دریافت کنند. با این حال، کارفرمایان اما شکایتی علیه آن‌ها تنظیم کردند و استدلال کردند که این کارگران با هم تباری کرده‌اند تا تولید را مختل کنند. دادگاه رأی به غیر قانونی بودن اعتصاب آن‌ها داد و اقدام آن‌ها را نوعی تباری برای آسیب‌زدن به کسب‌وکار دانست. در نهایت دادگاه هشت نفر از کارگران را محکوم کرد. حکم این دادگاه باعث شد که فعالیت‌های صنفی و اعتصابات کارگری تا مدتی طولانی در آمریکا به‌عنوان جرم تلقی شوند.



سالها بود که جنبش‌های کارگری و اعتراضات در میدان هایمارکت برگزار می‌شد. این جنبش‌ها عمدتاً پس از جنگ داخلی در طول اولین رکود بزرگ و طولانی آمریکا در سال ۱۸۷۳، که به عنوان وحشت ۱۸۷۳^۷ نیز شناخته می‌شود، شکل گرفت. در طول این مدت، بزرگترین صنایع آمریکا، راه آهن و تولید فولاد/آهن، شاهد افت شدید در تولید بودند. پس از آتش‌سوزی بزرگ شیکاگو در سال ۱۸۷۱، رکود طولانی سال ۱۸۷۳ ضربه‌ای غافلگیر کننده به‌ویژه برای این شهر بود و صدمات سختی به آن وارد کرد. به تبع آن بیش از صد هزار نفر از ساکنان از جمله بسیاری از مهاجران بی‌خانمان شدند و خسارات مالی و روحی جدی به شهر وارد شد.

پیامد این دو تراژدی ویرانگر، فرو ریختن سیستم حفظ و تولید مشاغل جدید و بیکار شدن صدها هزار کارگر بود. در اواسط دهه ۱۸۰۰ تا زمان آتش‌سوزی و رکود اقتصادی، مهاجران آلمانی در شیکاگو پرجمعیت‌ترین تعداد مهاجران را تشکیل می‌دادند، که بیش از ده ساعت در روز و به مدت شش روز در هفته کار می‌کردند. با آغاز درخواست کارگران برای بهتر شدن شرایط کاری و دستمزد، کارفرمایان سعی در تضعیف تلاش‌های آنها از طریق روش‌های مختلف کردند از جمله ممنوعیت هواداران شناخته شده اتحادیه‌ها از آمدن به محل کار، اخراج کارگران، استخدام کارگران «اعتصاب شکن» (کارگرانی که اعتصاب نمی‌کردند و صرفاً کار می‌کردند)، یا حتی استخدام افرادی خاص به‌منظور انحلال یا دلسرد کردن تظاهرات و اعتراضات. هنری دیوید^۸ در کتاب خود به طور مفصل در مورد روش‌هایی

⁷ Panic of 1873

⁸ David, Henry. *The History of the Haymarket Affair: A Study in the American Social-Revolutionary and Labor Movements*. [2d ed.]. New York: Russell & Russell, 1958.

که کارفرمایان علیه هواداران اتحادیه اعمال می کنند، از جمله لیست سیاه، که «روش کارفرمایان برای تحریم کارگران ناپسند بود، صحبت می کند. اسامی موجود در این فهرست بین کارفرمایان همان حرفه پخش می شد، و به این ترتیب تضمین اشتغال برای کارگرانی که متمایز می شدند، در یک منطقه معین یا حتی در مناطق دیگر غیرممکن می شد». با افزایش تنش بین رؤسا و کارمندان آنها، و متداول شدن خشونت به عنوان یک تاکتیک بین جنبش های ضد اتحادیه در مقابل جنبش های طرفدار اتحادیه، نیروهای پلیس وارد عمل شدند.

در اول ماه می ۱۸۸۶، شیکاگو شاهد گردهمایی گسترده ای از کارگران بود که در پاسخ به فراخوان جنبش کارگری سازمان یافته شهر، جنبش هشت ساعت کار، دست از کار کشیدند. این رویداد، مؤثرترین نمایش همبستگی طبقاتی بود که تا آن زمان جنبش کارگری تجربه کرده بود، که فصلی درخشان در تاریخ مبارزاتی طبقه کارگر آمریکا به شمار می رود. اهمیت خواست هشت ساعت کار در آن زمان، همراه با وسعت و ویژگی اعتصاب، به این جنبش معنا و بُعد سیاسی حائز اهمیتی بخشید. این اهمیت با تحولات روزهای بعد بیش از پیش برجسته شد. گردهمایی کارگران اعتصابی در کارخانه مک کورمیک در روز ۳ می، با حمله وحشیانه پلیس به خشونت کشیده شد و عده ای کشته و زخمی شدند.



در ساعت ۸:۳۰ شب ۴ می، حدود ۲۰۰۰ کارگر و فعال اجتماعی در میدان هایمارکت برای اعتراضی صلح آمیز گردهم آمدند. آگوست اسپایس^۹ — یک فعال کارگری و آنارشیست آلمانی-آمریکایی و همچنین سردبیر روزنامه آنارشیستی به زبان آلمانی به نام *Arbeiter-Zeitung* — بر روی یک گاری حمل علوفه رفت و درباره‌ی شهروندان خوب، صادق، قانون‌مدار و مذهبی که در کارخانه مک کورمیک مورد حمله قرار گرفته بودند، سخنرانی‌ای ایراد کرد. پس از او، آلبرت پارسونز^{۱۰} که پیش‌تر سرباز ارتش کنفدراسیون بود و بعدها به یک آنارشیست رادیکال و یکی از مدافعان سرسخت حقوق سیاه‌پوستان، فقرا و کارگران تبدیل شده بود، سخنرانی کرد. حتی شهردار شیکاگو، کارتر هریسون، نیز برای اطمینان از صلح آمیز بودن اعتراض در جمع حاضر بود. در بحبوحه تظاهرات، گروهی از نیروهای پلیس برای متفرق کردن جمعیت وارد صحنه شدند. درگیری‌هایی بین پلیس و سوسیالیست‌هایی که به طور مسالمت آمیز به مشکلات متعدد رایج در بین شهروندان/اتحادیه‌ها اعتراض می‌کردند، در گرفت. هنگامی که پلیس به سوی جمعیت پیشروی کرد، فردی ناشناس بمبی به سوی آن‌ها پرتاب کرد. دیوید می‌نویسد: «به طور ناگهانی، یک بمب دینامیتی بدون هیچ هشدار به جز نور درخشان و خفیفی که از آن ساطع شد، در هوا پرتاب شد، به زمین اصابت کرد و با انفجاری ترسناک در نزدیکی عالی رتبه‌ترین پلیس منفجر شد» (دیوید ۲۰۴). گردهمایی به سرعت به پایانی خشونت آمیز رسید؛ «مردم یکی پس از دیگری فرو می‌افتادند، چرا که مورد اصابت گلوله یا ضربات چماق قرار گرفته بودند... محل گردهمایی خالی شد و به جز ناله‌ها و فریادها، سکوت حکم فرما شد» (دیوید، صفحه ۲۰۴).

پس از تراژدی میدان هایمارکت، افکار عمومی به‌طور عمده به سوی دیدگاه‌های ضد اتحادیه و حمایت بیشتر از اقدامات پلیس متمایل شد. دخالت نیروهای فدرال و ایالت آشکارتر شد زیرا این رویداد منجر به «وحشت سرخ»^{۱۱} به ویژه از آلمانی‌ها شد. سربازان و پلیس با تأمین مالی از سوی جامعه و کسب و کارها با یکدیگر همکاری کردند تا درباره‌ی مظنونینی که مستقیماً با حادثه‌ی هایمارکت مرتبط بودند تحقیق کنند. آنها به‌طور گسترده خانه‌ها، محل‌های تجمع و کسب و کارها را بازرسی کردند. پس از چندین ماه دستگیری و محاکمه، هشت مرد به جرم بمب گذاری که در آن روز رخ داد، محکوم شدند. همه این افراد در آن زمان از رهبران رادیکال شناخته شده بودند، از جمله آگوست اسپایس و آلبرت پارسونز. از قضا در میان متهمان، «سه نفر حتی در روز ۴ می ۱۸۸۶ حتی پا به میدان هایمارکت نگذاشته بودند. سه نفر دیگر قبل از وقوع انفجار، تجمع را ترک کرده بودند و دو نفر باقی مانده، همانطور که اشاره شد در حال سخنرانی بودند و بنابراین در جایی نزدیک به نقطه پرتاب بمب نبودند» (شیکاگو تریبون ۱۹۸۴). قاضی

^۹ August Spies

^{۱۰} Albert Parsons

^{۱۱} Red Scare

جوزف ای. گری برای هفت نفر از متهمان - آگوست اسپایس، آلبرت پارسونز، آدولف فیشر^{۱۲}، جرج انگل^{۱۳}، لوئیس لینگ^{۱۴}، مایکل شواب^{۱۵}، ساموئل فیلدن^{۱۶} حکم اعدام صادر کرد و نفر هشتم، اسکار نیب^{۱۷} به ۱۵ سال زندان محکوم شد.

در زمان اعلام حکم اعدام، آگوست اسپایس خطابه‌ای ایراد کرد که بخشی از آن به شعار بسیاری از جنبش‌های کارگری تبدیل شد:

«اگر فکر می‌کنید با کشتن ما می‌توانید جنبش کارگران را سرکوب کنید—این را بدانید که شما تنها می‌توانید یک جرقه را خاموش کنید، اما قادر به خاموش کردن شعله‌ای که میلیون‌ها انسان در قلبشان حمل می‌کنند نخواهید بود. زمانی خواهد رسید که سکوت ما از فریادهای ما بلندتر خواهد بود.»

در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۸۸۷، چهار نفر به دار آویخته شدند. از میان سه نفر دیگر، لوئیس لینگ یک شب پیش از اجرای حکم، با گذاشتن دینامیت در دهان خود خودکشی کرد. مایکل شواب و ساموئل فیلدن با تصمیم فرماندار ایالت ایلینوی، ریچارد جی. اوگلزی، به حبس ابد محکوم شدند. این تصمیم فرماندار در واکنش به شک و تردید گسترده‌ی افکار عمومی نسبت به گناهکار بودن آنها بود؛ تردیدی که بعدها باعث شد فرماندار جانشین او، جان پی. آلتگلد، در سال ۱۸۹۳، سه فعال باقی‌مانده را عفو کامل کند.

پیامدها

در سال ۱۸۸۹ در محل وقوع شورش هایمارکت مجسمه‌ای به یاد پلیس‌هایی که در نتیجه‌ی خشونت جان باختند، برپا شد. در سال ۱۸۹۳ نیز یادبودی برای مردانی که در ارتباط با شورش محکوم شده بودند، در گورستان فارست پارک ایالت ایلینوی، جایی که به خاک سپرده شده‌اند، ساخته شد.

¹² Adolph Fischer

¹³ George Engel

¹⁴ Louis Lingg

¹⁵ Michael Schwab

¹⁶ Samuel Fielden

¹⁷ Oscar Neebe

واقعۀ هایمارکت، ضربه بزرگی به تلاش‌های اتحادیه کارگری و افکار عمومی وارد کرد. برای مدت طولانی نگاه مردم و دولت نسبت به اتحادیه‌های کارگری، به ویژه نسبت به یکی از بزرگترین اتحادیه‌های کارگری در آن زمان، *شوالیه‌های کار*^{۱۸}، منفی شد. آن‌ها گروهی رادیکال از اتحادیه‌گرایان بودند که به‌ویژه پس از بمب‌گذاری هایمارکت، عمدتاً به عنوان آنارشیست شناخته شدند. با از دست رفتن محبوبیت آن‌ها، بسیاری از اعضا جذب اتحادیه‌ی کارگری تازه شکل گرفته‌ای به نام *فدراسیون آمریکایی کار*^{۱۹} شدند. یکی دیگر از پیامدهای واقعۀ هایمارکت، رشد بیگانه‌هراسی، یعنی ترس غیرمنطقی از خارجی‌ها در میان مردم بود. از آنجایی که آلمانی‌ها با بمب‌گذاری مرتبط دانسته شدند، این گروه به طور خاص هدف تعصب و پیش‌داوری عمومی قرار گرفتند. نه تنها واکنش منفی عمومی نسبت به آن‌ها به وجود آمد، بلکه نیروهای پلیس نیز شروع به تلافی کردند. در این دوره، اصطلاح «خشونت پلیس»^{۲۰} برای نخستین بار رایج شد و همراه با موج واکنش‌ها علیه جامعه‌ی آلمانی‌های شیکاگو به کار رفت. رابطه‌ی تنش‌آمیز میان پلیس و آنارشیست‌ها به اینجا ختم نشد؛ چرا که مجسمه یادبود به افتخار پلیس‌هایی که در جریان بمب‌گذاری کشته شدند، چندین بار هدف خرابکاری‌هایی از سوی آنارشیست‌ها قرار گرفت. در مقاله شیکاگو تریبون در سال ۱۹۶۹ آمده است:

«این یادبود تاریخی تقریباً به اندازه شورشی که به یاد آن ساخته شده، داستان‌ساز بوده است. از زمان برپایی آن در سال ۱۸۸۹، سه بار جابه‌جا شده و دو بار دیگر احتمال داشت جابه‌جا شود چرا که در سال ۱۹۲۷ با برخورد یک تراموا تخریب شد، خرابکاران دست به تخریب آن زدند، و بارها تمیز و مرمت شده است.»

این مقاله زمانی که اولین مورد از دو بمب‌گذاری که به ترتیب در سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ در محل مجسمه به قصد نابودی آن رخ داد، نوشته شده است. امروزه این مجسمه در مقر پلیس شیکاگو قرار دارد و دیگر مانند گذشته مورد چنین برخوردهایی قرار نگرفته است.

با وجود تداوم خصومت میان آنارشیست‌ها و نیروهای پلیس، و گسترش بیگانه‌هراسی در فضای سیاسی و اجتماعی ایالات متحده، میدان هایمارکت همچنان به عنوان یکی از نمادهای مقاومت و اعتراض باقی ماند. این جایگاه نمادین را می‌توان تا حد زیادی مدیون یاد کسانی دانست که در سال ۱۸۸۷ به دار آویخته شدند. خاطره‌ی آن‌ها نه تنها در آیین‌های سالانه، بلکه در نقل‌قول‌هایی ماندگار نیز زنده نگه داشته شده است. از آلبرت پارسونز نقل شده: «ما انقلابی

¹⁸ Knights of Labor

¹⁹ American Federation of Labor

²⁰ Police Brutality

هستیم؛ ما برای نابودی نظام برده‌داری مزدی می‌جنگیم» (شیکاگو تریبون ۱۹۸۴). آگوست اسپایس نیز با خطابه کوبنده‌اش پیش از اعدام، به نمادی از پایداری بدل شد.

هر دوی این نقل‌قول‌ها نشان می‌دهند که تا چه اندازه این آنارشئیست‌ها در راه دستیابی به قوانین عادلانه‌ی کار و مبارزه با خشونت پلیس، سرسخت و استوار بودند؛ تا جایی که حتی در برابر چوبه دار نیز ایستادگی کردند و همچنان جرأت آن را داشتند که علیه وضع موجود فریاد بزنند. بخشی از یادداشت‌های هنری دمارست لوید، روزنامه‌نگار آمریکایی آن زمان، به‌خوبی نشان می‌دهد که این افراد چه تأثیری بر طبقه‌ی کارگر داشتند و چگونه بر نگاه جامعه نسبت به اصلاحات کاری اثر گذاشتند. او پس از اعدام‌ها می‌نویسد:

«این مردان بیهوده نمرده‌اند اگر از مرگ‌شان رستاخیزی برخیزد و حیاتی نو زاده شود... آنان کشته شدند، چرا که مالکیت، اقتدار و مردم بر این باور بودند که آنها برای اصلاح نیامده‌اند، بلکه برای انقلاب؛ نه برای صلح، بلکه برای آوردن شمشیر آمده‌اند.» (دیوید ۵۳۳).

پایان سخن

روز جهانی کارگر (اول ماه می) با مبارزه برای کاهش ساعت کاری پیوند خورده است – خواستی که برای طبقه کارگر از اهمیت سیاسی بالایی برخوردار بود. در ۱۴ ژوئیه ۱۸۸۹، در صدمین سالگرد سقوط باستیل^{۲۱}، رهبران جنبش‌های انقلابی سازمان‌یافته پرولتری از کشورهای مختلف در پاریس گرد هم آمدند تا بار دیگر یک سازمان بین‌المللی کارگری، الگوبرداری‌شده از سازمانی که ۲۵ سال پیش‌تر توسط آموزگار بزرگشان، کارل مارکس، پایه‌گذاری شده بود، تشکیل دهند. حاضران در این نشست بنیادین چیزی که بعدها «انترناسیونال دوم» نام گرفت، از نمایندگان آمریکایی درباره مبارزه برای روز کاری ۸ ساعته در آمریکای سال‌های ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۶، و همچنین احیای اخیر این جنبش، شنیدند. کنگره پاریس که از این نمونه کارگران آمریکایی الهام گرفته بود، قطعنامه زیر را تصویب کرد:

«کنگره تصمیم می‌گیرد یک تظاهرات بزرگ بین‌المللی سازمان‌دهی شود تا در تمامی کشورها و در تمام شهرها، در یک روز مشخص، توده‌های زحمت‌کش خواستار کاهش قانونی روز کاری به هشت ساعت شوند و این مطالبه را از مقامات دولتی درخواست کنند. همچنین، اجرای سایر مصوبات کنگره پاریس نیز در دستور کار قرار گیرد. از آن‌جا که فدراسیون کار آمریکا در کنوانسیون دسامبر

^{۲۱} سقوط دژ باستیل در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ نماد آغاز انقلاب فرانسه و سرنگونی نظم سلطنتی و اشرافی بود.

۱۸۸۸ در سنت لوئیس، پیش‌تر برگزاری چنین تظاهراتی را برای اول ماه می ۱۸۹۰ تصویب کرده است، این روز به‌عنوان زمان برگزاری تظاهرات بین‌المللی پذیرفته می‌شود. کارگران کشورهای مختلف موظف‌اند این تظاهرات را بر اساس شرایط خاص موجود در هر کشور، سازمان‌دهی نمایند.»

پس از تبدیل شدن اول ماه می به نمادی جهانی از مبارزه کارگران و سوسیالیست‌ها، دولت آمریکا، به‌ویژه در فضای هراس از انقلاب و آنارشیزم، نگران آن بود که اول می به روزی انقلابی و تهدیدکننده برای نظم موجود تبدیل شود. در پاسخ به این نگرانی‌ها، سیاست‌مداران آمریکایی به ویژه رییس‌جمهور وقت، گروور کلیولند تصمیم گرفتند تا روز دیگری را برای بزرگداشت کار و نه کارگر اختصاص دهند — روزی که از بار سیاسی و انقلابی تهی باشد. به همین دلیل، در سال ۱۸۹۴، «روز کار»^{۲۲} به‌عنوان یک تعطیلی ملی در اولین دوشنبه سپتامبر رسمیت یافت. این اقدام، هم پاسخی به خواست اتحادیه‌های معتدل بود و هم تلاشی برای جلوگیری از رادیکالیزه شدن و مهار جنبش کارگری.

منابع

[Haymarket Riot - Square, Definition & 1886 | HISTORY](#)

[Haymarket Affair – Military History of the Upper Great Lakes](#)

[The Town of Fort Sheridan](#)

[The History of May Day](#)

[The Pullman Strike | Northern Illinois University Digital Library](#)

[Cordwainers Trial of 1806 - Encyclopedia of Greater Philadelphia](#)

[A People's History of the United States - Howard Zinn](#)

²² Labor Day

